

جاده‌ای فرعی بر مسیر تحقق مدرنیته بود که گریزی از آن نبود و باز همه چیز به جاده اصلی باز خواهد گشت. اما آیا چنان که روآ، در دهه ۱۹۹۰، پیش بینی کرده بود، تجربه شکست اسلام سیاسی به سکولار شدن جوامع اسلامی منجر شد؟

## ۲. اسلام جهانی شده: چگونه اسلام گرایان جای خود را به نو بنیاد گرایان دادند؟

روآ پس از تبیین ایده شکست اسلام سیاسی، با مسئله جدیدی مواجه می‌شود: هر چند رشد اسلام گرای کلاسیک متوقف شده و حتی در برخی موارد می‌توان عقب نشینی از برخی ادعاها را نیز مشاهده کرد، اما این شکست به آسانی منجر به بسط سکولاریسم در جوامع اسلامی نشد، بلکه جای خود را به پدیده‌ای داد که به شکل افراطی و حتی خشن، به دنبال تحقق شعار «اسلامی سازی مجدد» در میان مسلمانانی است که از ریشه‌های اصیل اسلامی خویش دور شده‌اند؛ پدیده‌ای که روآ آن را نو بنیاد گرایی می‌نامد و هر چند شباهت‌هایی با سلفی‌گری و وهابیت دارد؛ به دلیل تقابل قاطع با سلسله مراتب سنتی علوم مذهبی، همچنان یک پدیده مدرن محسوب می‌شود.

سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ اسلام گرایان، پرچمدار شعار «احیای اسلام» بودند و جنبش ایشان نقش مهمی در آشکار شدن نمادهای مذهب گرای، مانند استفاده از حجاب شد؛ اما در دهه ۱۹۹۰ و بعد از آن، نو بنیاد گرایان بودند که این شعار را در دست گرفتند و به ترویج اسلام پرداختند؛ به ویژه در اروپا و با جذب جوانانی که نسل‌های دوم و سوم مهاجران مسلمان بودند. اینجا ما با دو اتفاق مهم مواجه می‌شویم: از یک سو اسلام گرایان، به دلیل تجربه حکومت داری و سیاست، از موضع اولیه خود عقب نشینی می‌کنند و تا حد زیادی مناسبات سیاسی سکولار حاکم بر جهان را می‌پذیرند؛ و از سوی دیگر نو بنیاد گرایان به ترویج اسلام به مثابه یک مذهب می‌پردازند که دیگر در ارتباط وثیق با یک فرهنگ نیست.

منظور از اسلام گرای کلاسیک به طور کلی جنبش‌هایی است که در اسلام یک ایدئولوژی سیاسی می‌بینند و معتقدند اسلامی کردن جامعه تنها با اجرای شریعت ممکن نیست، بلکه با ایجاد حکومت اسلامی است که می‌توان به جامعه اسلامی دست پیدا کرد. از مودودی گرفته تا سید قطب و حسن البنا، سیاست و حکومت را در قلب افکار خویش قرار دادند، نه برای اینکه هوادار سنت یگانگی میان «مذهب» و «سیاست» بودند، بلکه برعکس، به این دلیل که می‌اندیشیدند سنت موجب تأیید جداناپذیری سیاست و مذهب نبوده است. اینان مسائل جدید جامعه نظیر وضعیت زنان، آموزش، فقر، تکنولوژی و حتی مواد مخدر را مطرح کردند و تنها به فتاوی فقهای سنتی بسنده نکردند. این جنبش‌ها از میان روشنفکران و تکنوکرات‌ها، و نه از میان عالمان سنتی، بارگیری کردند. اینان محور حرکت‌های اعتراضی بزرگ در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بودند که در انقلاب اسلامی ایران به اوج خود رسید. انقلاب اسلامی ایران، حزب رفاه ترکیه، جماعت اسلامی پاکستان و مریدان افغانستانی آن، اکثر اخوان المسلمین، FIS الجزایر، حزب الله لبنان، حماس فلسطین، حزب اصلاح یمن، حزب رزسانس اسلامی تاجیکستان و... در زمره این دسته قرار می‌گیرند.<sup>۱۱</sup>

این جنبش‌ها که طی دو دهه در ردیف اول جریان‌ات اسلامی قرار

داشتند، در دهه‌های بعدی در جریان خشونت‌های بنیادگرایان و در جریان اسلامی کردن مجدد جامعه غایب بودند. اسلام گرایان کلاسیک، جنبه‌های اینترناسیونالیستی خود را کنار گذاشتند و به ایدئولوژیک سازی خویش پرداختند و ترجیح دادند به عنوان یک قدرت ملی با برنامه و شعار سیاسی‌ای که ناظر به مسائل داخلی کشورهاشان است، در سیاست نقش آفرینی کنند و وارد معادلات سیاسی شوند.<sup>۱۲</sup> ورود اسلام گرایان کلاسیک به قدرت، واقع بینی و عمل گرایی را در پی داشت و سبب شد آنها به مرور مشی محافظه کارانه را در پیش بگیرند و با هنجارها و عرف سکولار حاکم در سیاست همراه شوند، از جمله در مسئله روابط بین الملل به جای مبارزه با قدرت‌های سلطه جو، مسیر متعارف دیپلماسی را در پیش بگیرند. در واقع ما اینجا با «املی کردن»، فعالیت اسلامی گرای مواجهیم که همزمان با عادی نمودن و ترجیح اقتضانات سیاسی همراه است. از این جهت که فعالیت اسلام گرایان وارد صحنه‌های سیاسی ملی شده است، ایشان ناچار شده‌اند به مسئله پلورالیسم سیاسی بیندیشند.

به این ترتیب فضا برای مدعیان جدید «احیای اسلام» گشوده می‌شود: نو بنیاد گرایی که به جای پیگیری مسائل ملی، به دنبال عرضه یک «اسلام جهانی شده» است. روآ دوره ۱۹۹۰ و بعد از آن را دوره پسا اسلام گرایی می‌نامد و آن را «خصوصی سازی اسلامی کردن مجدد»<sup>۱۳</sup> تعریف می‌کند. نو بنیاد گرایی محصول مدارس اسلامی در پاکستان و مصر بود که به صورت خصوصی و به دور از کنترل دولت اداره می‌شدند. نو بنیاد گرایان شعار اسلام گرایان کلاسیک مبنی بر رجحان و تقدم حکومت به عنوان چشم انداز اسلامی کردن رازیر سؤال می‌برند و به جای آن بر اجرای شریعت تأکید می‌کنند. مهمترین مسئله درباره نو بنیاد گرایی از زاویه دید پژوهشگر غربی همچون روآ، نفوذ آن در میان مسلمانان اروپاست. عبور اسلام به غرب، تنها ذیل پدیده مهاجرت قابل تعریف نیست. مسلمانان از کشورهایی با فرهنگ‌های مختلف عازم غرب شدند و در جامعه میزبان به عنوان اقلیتی حضور یافتند که می‌بایست خود را به تدریج با فرهنگ میزبان وفق دهد. نکته‌ای که روآ در بررسی جامعه شناسانه مهاجرین مسلمان روی آن انگشت می‌گذارد این است که مهاجرت به غرب هرگز منجر به صدور دائمی یک جمعیت که حافظ آداب و سنن جوامع مبدأ خویش است، نمی‌شود؛ بنابراین میان نسل‌های بعدی مهاجران، آفرینش هویت جدید شکل می‌گیرد که همیشه نوعی هویت ترکیبی و اختلاطی است.<sup>۱۴</sup> به دنبال این امر پدیده «نوقبیلگی» شکل می‌گیرد؛ بدین معنا که همه افرادی که مبدأ مسلمانی دارند، فارغ از فرهنگ‌های مبدأ خویش نظیر ترک، عرب یا بوسنیایی، اعضای یک فرهنگ تلقی می‌شوند و این فرهنگ به همه افراد، صرف نظر از عقاید و باورهای شخصی آنان، نسبت داده می‌شود و عامل تمایز هویت این گروه «مسلمانان» از «دیگران» می‌شود. این بی فرهنگ شدن نسبت به فرهنگ‌های مبدأ است که اجازه می‌دهد علائم مشخص کننده صرفاً مذهبی، ایزوله شود.<sup>۱۵</sup>

فرهنگ زدایی، از یک سو «فرد گرایی» در گرایش‌های مذهبی را افزایش می‌دهد که به انقطاع از شبکه سنتی عالمان دینی و شیوه‌های تفسیر متون اسلامی منجر می‌شود و از سوی دیگر روابط و شبکه‌های جدیدی را شکل می‌دهد که با استفاده از ابزارهای ارتباطی مدرن، مانند اینترنت، تکثیر و گسترش می‌یابد.

اگر اسلام گرایان کلاسیک به دنبال غلبه بر «دولت مدرن» به مثابه دستاورد مدرنیته بودند، نو بنیاد گرایان می‌کوشند مزایای «جهانی شدن» را به خدمت بگیرند و با دور زدن دولت‌ها و مرزها، یک اامت مجازی بدون مرز را پدید آورند که حول ایده اسلام ناب یکسان شده گرد آمده‌اند.